

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث استطاعت نسبت به راحله، عرض شد که راحله موضوعیت برای اطلاقیت استطاعت ندارد بلکه راحله یکی از انواع استطاعت است لذا تمام الركوب این احد انواع استطاعت است و همین طور بعض الركوب و بعضه مشیا این هم احد انواع الاستطاعة است و همین طور مشیا کله این هم احد انواع الاستطاعة است.

همه اینها استطاعت است که نسبت به افراد مختلف تحقق پیدا می کند مثل این که فرض بکنید که اگر برای یک شخصی صلاة واجب بشود چطور کسب طهارت مائیه برای او واجب است یا اینکه آن شخص کسب طهارت مائیه در جلویش باشد با یک کاسه آب یا یک شیر آب باز می کند و وضو می گیرد این احد انواع طهارت مائیه است. یا اینکه شیر کنار حوض است باز باید بلند شود برود دم حوض و آن جا وضو بگیرد این هم احد انواع طهارت مائیه است یا اینکه

دورتر است دم رودخانه است و این شخص نماز برای او واجب می‌شود خب باید بلند شود برود دم رودخانه، نگوید که این رودخانه دور است و طهارت مائیه از من سلب می‌شود و حکم متبدل به تیمم می‌شود! نه! باید بلند شود برود کنار رودخانه و وضو بگیرد و بیاید گرچه یکربع هم طول بکشد و همین طور اگر دم رودخانه نباشد و بعید باشد و آن دیگر حکمش از دو طرف بایستی که به اندازه قدر سهم این نسبت به جبال سلبه و همین طور سهمین مسافت را طی کند تا این که اگر احساس می‌کند در این نزدیکی آبی رد می‌شود جویی رد می‌شود این بایستی که به دست بیاورد. در اینجا می‌بینید که استطاعت متفاوت شد حالا اگر یک شخصی قادر بر تحصیل آب تا دم رودخانه است ولی به اندازه سهم یا سهمین نمی‌تواند برود آن استطاعت از او ساقط می‌شود این استطاعت منحصر می‌شود به آب رودخانه، یا اگر کسی پایش آن قدر درد می‌کند، آرتروز دارد راه نمی‌تواند برود و نمی‌تواند تا دم رودخانه برود یا احساس می‌کند تا دم رودخانه

بخواهد برود منزل پله دارد و پله برای او ضرر دارد.
ببینید این جور که بنده دارم مطالب را می گویم شما
را به حال و هوای مسائل عرفی نزدیک می کند که
شرع یک حکم واحد سیال دارد آن در همه جا سریان
و جریان دارد و حکم شرع یک چیز من درآوردی
نیست و ما با لحاظ سایر مبانی به این قضیه خیلی
راحت می توانیم برسیم که فرض کنید که ما جعل الله
علیکم فی الدین من حرج از این آیه قاعده لا حرج،
قاعده لا ضرر، شما می توانید حکم استطاعت را
نسبت به مقدمه موصوله در حج به دست بیاورید نیاز
نیست به اینکه خودتان را به این مشقتها بیاندازید و
بگویید آن روایت زاد و راحله گفته آن روایت مشیا
را گفته بین این دو تا چطور جمع بکنیم؟ مثل شیخ
حر عاملی بزنید در سرتان بگویید که این روایت
استحباب حج را می رساند!! روایتی که حضرت دارد
می گوید حجه الاسلام بعد می گوید واجبه حضرت
می فرماید که به واسطه مشی باید انجام بشود چطور
شما حمل بر استحباب می کنید؟ یعنی این چیز
عجیبی است که آدم باید ذهنش خیلی دور باشد که

یک چنین مسائلی را تصور کند. لذا خود شیخ حر هم صدایش درآمده و بگوید این روایت را کجا حمل بر استحباب می‌شود کرد زیرا با ظهور منافات دارد، من نمی‌گویم مسئله ظهور نیست نصّ است ظهور کجاست؟ حجة الاسلام و واجب داریم، تفسیر استطاعت داریم من استطاع داریم خب چطور انسان می‌تواند فرض کنید که روایت امام رضا علیه السلام را حمل بر استحباب کند با وجود اینکه یک چنین نصوصی، نه ظهور وجود دارد؟ شما نگاه کنید همان ذهن سیال و صافی عرفی را امام علیه السلام در اینجا به کار می‌برد اگر نمی‌توانی راه بروی یا اصلاً می‌توانی راه بروی ولیکن مال داری اسب داری خب سوارش شو، مثل سایر جاها که می‌روی. یا نمی‌توانی راه بروی باز باید سوار مال بشوی نمی‌توانی و قدرت نداری مثلاً یک مقداریش را پول داری یک مقداریش را ندرای خب نصفش سوار شو نصفش را پیاده برو.

روی این حساب ما اصلاً می‌توانیم استنباط کنیم که اگر دو نفر مال به اندازه یک حج ندارند دو تایی

باید پولهایشان را روی هم بریزند یک مال را اجاره کنند یک منزل، یک ساعت این سوار شود بعد آن پیاده برود بعد نصف آن سوار شود دیگری پیاده برود کیفیت استحصالش را هم امروز شاید برسیم صحبت کنیم.

بنابراین همین قضیه این جا است نمی‌تواند یا رفتن به پایین پله ضرر دارد ما جعل الله علیکم فی الدین حرج اینجا را شامل می‌شود و می‌گوید: کسب طهارت مائیه به این کیفیت لازم نیست بلکه تیمم بکن بعد فردی هست اصلاً نمی‌تواند تا آنجا راه برود چند قدم بیشتر نمی‌تواند برود مریض است یا مثلاً بعضی افراد هستند اصلاً سگته‌ای است نصف بدن فلج افتاده روی تخت یا می‌تواند فقط همین قدر خودش را تکان بدهد اگر آب جلویش باشد می‌تواند وضو بگیرد آب جلویش نباشد نمی‌تواند خودش را برد تا دم دستشویی باید یک معینی باشد تا بتواند او را کمک کند مساعدی باشد خوب در اینجا حکمش متبدل می‌شود. شما می‌بینید تمام این مراتب مختلف مشمول حکم است همه اینها مصادیق هستند لذا

همان قضیه استطاعت اینجا مطرح می‌شود: ان استطعت ان تتوضأ فتوضأ ولو من سهم او سهمین ان استطعت ان تتوضأ فی النهر فتوضأ. ان استطعت ان تتوضأ فی الصحن فتوضأ. ان لم تستطع ف تیمم در اینجا دایره تیمم می‌آید و گسترش پیدا می‌کند تا وقتی که به این جا می‌رسد. همه اینها به این برمی‌گردد به قاعده لاجرح یا لاضرر. در مسئله حج هم همین است یک وقتی مسئله، مسئله حرج است یا مسئله ضرر است خوف ضرر است خب در آنجا حکم متفاوت است و در آن جا رفع وجوب است یک وقتی مسئله خوف و ضرر نیست، با همه دارد حرکت می‌کند با کاروان دارد می‌رود اگر ضرر هست برای همه هست اگر هم نیست برای هیچ کس نیست و این می‌تواند راه را پیاده برود چرا نباید برود؟ تا می‌گوییم چرا نباید برود آن مبنایی که آن روز راجع به استنباط خدمتتان عرض کردم که هر حکمی که آن حکم عرضه بشود اول آن حکم را با عقل خودتان بسنجید با همان عقل ناقص، اشکال ندارد ما هیچ وقت عقلمان تا خدا خدایی می‌کند به عقل امام زمان

نمی‌رسد خیالمان از این نظر راحت باشد، همان عقل ناقصی که خدا به ما داده به همان مقدار ما را تکلیف کرده، بیش از آن نکرده با همان عقل ناقصمان حکمی که به ما می‌رسد نگاه کنیم، خوب اگر یک شخص بتواند مثلاً انجام بدهد چرا نباید حج برای او واجب باشد؟ چرا آن قاعده در مورد سهم و سهمین هست که باید این مقدار برود دنبال آب، این قدر نماز ارزش دارد ولی حج این قدر ارزش ندارد که بلند شود پیاده برود و به موقع برسد؟ شما از نظر حکم عقلی در اینجا چه منافاتی می‌بینید چه تنافی می‌بینید، می‌بینید عقل منافاتی نمی‌گوید، نه عقل نه حس البته بعد از اینکه ضرورت حج را خوب درک کردید و میزان اهتمام شارع به اتیان حج را فهمیدید. نه آن حجی که آقایان دارند می‌گویند که با رفتن شمال و رامسر و نوشهر یکی است! نخیر آن حجی که اگر انجام ندادی می‌گویند مُت یهودیا او نصرانیا، آن حجی که و اذن فی الناس بالحج یا توك رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق آن حج، آن حجی که امام حسن علیه السلام را مجبور می‌کند

بیست و پنج سفر پیاده از مدینه به مکه برود آن حج،
آن حجی که وقتی که امام سجاد علیه السلام
می خواهد تلبیه بگوید رنگش زرد می شود و بدنش
به رعشه می افتد آن حج منظور است، آن حجی که
هر سال امام زمان علیه السلام می آید در این حج
شرکت می کند این ها را بگذارید بغل هم این قضیه
مشی را هم بگذارید، اگر کسی بتواند مشیا برود از
نظر وجدان و نفس آیا اشکالی دارد یا ندارد؟ وقتی
که نگاه می کنید می بینید نه اشکال ندارد.

خب چلاق که نیست پاشو برو می خواهی
دوست دختر پیدا بکنی تا تهران پیاده می روی!، یا
اینکه فرض کن آقا اگر بخواهی به او بررسی باید پیاده
بروی با کله شش تا ملق هم می زنی تا آن جا بررسی
چی شد؟ حالا قضیه حج که می شود می گویی این
استطاعت این حاصل شده است یا نشده است؟ همه
این کاسه کوزه ها تو سر حج بخورد! درکارهای
دیگر نه هیچ قضیه ای نیست شب تا صبح هم
نمی خوابی هزار تا چیز هم تحمل می کنی! اینها همه
بازیهایی است که این نفس سر آدم در می آورد اینها

مال آن است اگر بدانی مسئله حج مسئله آب و آتش
است اگر بدانی قضیه حج قضیه مرگ و زندگی است
اگر بدانی قضیه حج قضیه سعادت و شقاوت است
آن وقت این جوری برخورد می کنی؟ هان؟ که وقتی
که می آیند پول به تو می دهند بنشین فکر کنی آیا
می توان راهی پیدا کرد که سلب استطاعت مالیه
بشود؟ هان؟ این جوری آن وقت با حج برخورد
می کنی یا نه؟ آنی که من می گویم موضوع حج را
طبق آن چه را که شارع گفته اول درک کنی، صورت
مسئله را طبق آن چه که شارع گفته بفهمی حالا آن
وقت برویم سراغ این آیا مشیا واجب هست یا
نیست؟

در مدینه بودیم یکی از افراد، پیرمردی بود عوام
هستند خب بیچاره ها صحبت شد نشسته بودیم
گفت اینجا می گذرد دیگر انشاءالله و برمی گردیم سر
خانه هایمان چند روزی صبر کنیم. خب آن بیچاره
حالا پول هم می دهد! عوامند بابا عوامند! شما نباید
آن حکم عوام را روی حج بار بکنید می گفت
انشاءالله می گذرد صبر کنی این چند روز هم

می‌گذرد انشاءالله برمی‌گردیم سر زندگیمان. تو
مدینه و کنار حرم پیغمبر هستیم ولی می‌گوید
انشاءالله می‌گذرد این چند روز دیگر خلاصه تمام
می‌شود و دیگر راحت می‌شویم برمی‌گردیم سر
وضعیتمان. یا وقتی که نگاه می‌کنی به روایت امام
باقر علیه السلام نسبت به حج نسبت به زیارت،
روایت امام رضا علیه السلام کیفیت و آن حالتی که
پیغمبر نسبت به این ائمه داشتند و حکمی را که نسبت
به زیارات این مشاهد مشرفه داده بودند. این کسی
که زیارت امام رضا علیه السلام را بشنود از پیغمبر
که یک زیارت فرزندم که در خراسان است که
قضیه‌اش را حضرت به عایشه بیان می‌کند کسی که
یک مرتبه او را زیارت با معرفت بکند ثواب هزار
حج و هزار عمره مقبوله به او می‌دهند آیا می‌شود
زیارت امام رضا را با یک عمل مستحبی نعوذ بالله
نعوذ بالله مثل وارد شدن با پای راست یا با پای چپ
می‌توانی مقایسه بکنی؟ می‌توانی اصلاً یک چنین
چیزی را مقایسه بکنی؟ کی این مسئله را برداشت
می‌کند حالا نمی‌گوییم ولی خدایی که می‌گوید از آن

طرف دنیا اگر بخواهی حبواً علی الثلج زیارت امام
رضا علیه السلام بیایی هنر نکردی نه! ما حالا با
حرف آنها کار نداریم بالاخره یک آدم عادی معمولی
که یک خورده سر از اخبار در بیاورد سر از مسائل
در بیاورد ما به این کار داریم کسی که این روایت را
بفهمد صحیح السند است و از پیغمبر نقل شده راجع
به زیارت امام رضا علیه السلام چه برداشتی راجع به
زیارت امام رضا می کند واقعا چه برداشتی دارد؟
یکی از همین افراد به اصطلاح از رفقای ما هم بود
هنوز هم هست، یک دفعه از او سوال کردم تا حالا
زیارت امام رضا رفتی؟ گفت یک مرتبه رفتم بیست
و پنج سال است که موفق نشدم بروم! بیست و پنج
سال است تو زیارت امام رضا علیه السلام نرفتی؟ در
حالتی که در همین ایرانی و بین تو تا آنجا صد و
پنجاه فرسخ است اگر از کارت آمدی و برگشتی به
قم و شهرستانت اگر زنت از تو یک چیزی را بخواهد
و شب پشتش را به تو بکند تا آن طرف دنیا می روی
برایش برمی داری می آوری یک زیارت امام رضا
این قدر ارزش ندارد؟ یا مثل آن احمق دیوانه ای که

در همین جا بود و گفته بود که (نعوذ بالله نعوذ بالله
نعوذ بالله) ولیّ حیّ که به زیارت ولیّ مرده نمی‌رود
اِخاک بر سرت کنند! خاک بر سرت کنند!
بی‌شعور! آن وقت تو شاگرد داری؟ تو داری به اینها
تعلیم می‌کنی؟ تو در مقام تزکیه هستی؟ ولیّ حیّ که
به زیارت ولیّ مرده نمی‌رود! ببینید تا کجا آدم باید
بدبخت بشود حالا اسمش را نمی‌آورم، مرده و فوت
کرده است.

اگر یک مجتهد با این خصوصیات بخواهد به
حج نگاه کند و به روایاتی که از معصومین نسبت به
حج آمده بعد این را قرار بدهد در قبال من اصلا
فرض کنید ما روایاتی که مشیا هم دارد نداریم ما نه
روایاتی که زاد و راحله دارد نه روایاتی داریم که
مشی را دارد، هیچ کدام را نداریم. اصلا امام صادق
علیه السلام نفرموده که فرض کنید استطاعت هو
الزاد و راحله امام رضا علیه السلام نفرموده که مشی
امام صادق علیه السلام نفرموده که اکثر افرادی که در
زمان پیامبر با او حجّ انجام دادند پیاده بودند. اصلا
اینها را نفرموده خودمان هستیم و خودمان ما این را

می‌گذاریم در جلویمان چه می‌فهمیم؟ کسی که این را می‌خواند باید بلند شود برود دیگر واقعاً باید برود.

الان فرضاً یک بزرگی به شما یک مطلبی

می‌گوید یک دستوری می‌دهد و می‌گوید شما باید

این کار را انجام بدهی و یک ماه هم برایش وقت

می‌گذاری شما این نامه این را به دست فلان شخص

باید برسانید خوب شما بلند می‌شوید می‌روید پیدا

می‌کنید آن هم مسافتش مسافت بعیده است یک شهر

دور می‌گوید این نامه را باید برسانی، بایدی است

اگر ماشین یا وسیله دیگری پیدا نکرد چه کار

می‌کند؟ خوب آخرش پیاده راه می‌افتی می‌روی و

نمی‌گویی آقا بنده ماشین پیدا نکردم یک ماشین مدل

بالایی پیدا نکردم که سوارش بشوم و بروم می‌گوید

خوب برو پشت وانت حتماً باید سوار فلان ماشین

بشوی خوب پشت وانت بشین! اگر قرار بر این است

که این مسئله انجام بشود خوب باید انجام بشود این

یک ذهن عرفی و ساده عرفی است که این مسئله را

به ما می‌رساند. اگر ما این را نداشتیم عرف به ما چه

می‌گوید؟ عقل چه می‌گوید؟ نفس سلیم چه

می گوید؟ می گوید خب پیاده باید بروی ترس داری
با کاروان برو و پیاده برو و انجام بده و هیچ اشکالی
برایت پیش نمی آید خوفی هم پیش نمی آید یک
خورده چربی بدنت آب می شود اتفاقا بد نیست
ورزش هم می کنیم هیچ اشکال ندارد انسان می رود
درست شد؟!!

حالا می آید یک دفعه وسایل را نگاه می کند
می بیند امام فرمودند مشیا باید بروی بعد می فهمی
که این می خواند با آن چه را که من قبل از رجوع به
روایت در ذهنم نقش بسته بود. این که خدمتتان
عرض می کنم در باب تعادل و تراجیح این مسئله در
آنجا خواهد آمد که چگونه ما در مسئله تعادل و
تراجیح بر همان مبنایی حرکت می کنیم که امام علیه
السلام به همان مبنا حرکت کرده یعنی در بحث بین
تراجیح ثقه، بین تراجیح عدلین آن ملاکهایی را که
امام صادق علیه السلام گفته همان ملاکها را ما در
نظر می گیریم همان ملاکها را در دادگاه در نظر
می گیرند، همان ملاکها را در مجامع بین المللی در
نظر می گیرند همان ملاکها را در ارتباطات بین المللی

حتی بین یهود و نصارا در نظر می گیرند این کاری به اسلام ندارد الان در دادگاههای بین المللی در خارج بر چه اساسی حکم می کنند همین طوری هر کی آمد هر چی گفت؟ نه می روند تحقق می کنند سوابق را می بینند پرونده اش را می بیند، این شاهدهی که آمده این را شهادت است چه جوری است آدم خبی است بین مردم دروغ نگفته؟ کلک نزده؟ نفاق نکرده؟ می روند پرونده اش را نگاه می کنند پرونده آن طرف را هم نگاه می کنند بعد می گویند نه شما در فلان جا فلان عمل خلاف را انجام دادی و شما در دادگستری پرونده داری. به آن بیّنه می گویند شما پرونده نداری شما آدم خبی هستی وقتی که بخواهند یک نفر را در یک جا پذیرش داشته باشند می روند از اداره راهنمایی رانندگی خلافی اش را می گیرند این چند دفعه تا حالا خلاف کرده از خلافی که در رانندگی دارد می فهمند این آدم خلافکاری است یا نه؟ شما نگاه کنید همین قانون همه جا هست.

این وجدان است یعنی این وجدان و نفس سلیم یک مجرا بیشتر ندارد این لازم نیست حتما مؤمن

شیعه اثنی عشری باشد این فطرت و وجدان را خدا هم در شیعه قرار داده هم در سنی قرار داده هم در یهود قرار داده هم در نصارا قرار داده در همانی که خدا را قبول ندارد باز وجدان را دارد وجدان را باز دارد! بر همان اساس حرکت می‌کند چرا چون می‌خواهد به واقع برسد، راه رسیدن به واقع این است، ما راه دیگر که نداریم راه ما راه تحقیق است راه تفحص است راه دیدن پرونده است این در پرونده‌اش چی نوشته همین را امام صادق علیه السلام می‌فرماید در تعادل و تراجیح همین راه فطرت را برو، خذ باعدلهما، خذ به اوثقهما خذ باضبطها خذ باصدقهما خذ بما خالف العامه فان الرشد فی خلافهم در صورتی که موارد قبلی نباشد. همین خذ خذها را بغل همدیگر قرار بدهید شما را به یک جریان فطرت که آن جریان در استنباط نقش اساسی را ایفا می‌کند راهنمایی می‌کند.

لذا شما در مقام تراجیح با این جریان فطرت بخواهید جلو بروید یک دفعه می‌بینید فتوا عوض شد آن، یکی را می‌گیرد حکم می‌دهد شما یک

روایت مقابله را گرفتید زیرا این نزدیک است به آن چه را که فطرت اقتضا می کند و بیان می کند. بعد می گویی معلوم است امام آن جا یک قصدی داشته یک غرضی داشته تقیه کرده آن جریان خاصی بوده فرض کنید که واقعه شخصیه و قضیه خاص بوده است. حالا شما در این جا نگاه می کنید می بینید امام صادق علیه السلام می فرماید اکثر افرادی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حج واجب را انجام دادند مشاء بودند پیغمبر به آنها گفته دلتان می خواهد یا نخواهد یا نه؟ می گوید حجتان واجب است باید بیایید و حضرت آن حکمی را که در زمان پیغمبر بود بعد از صد و پنجاه سال در زمان خودش می فرماید، می گوید حج واجب است علی من اطاق، المشی من المسلمین ان حجه الاسلام واجبه علی من اطاق اطاق یعنی قدرتش هم طراز باشد طاقت یعنی هم طراز بودن هم افق بودن هم طراز باشد هم مرتبه باشد آن طاقت برسد قدرت برسد به این فاصله به این مبلغ بتواند برسد. وقتی که آن جا نگاه می کنی می بینی که نه این درست است بعد نگاه می کنی می بینی که آمده

از امام صادق علیه السلام سوال کرده استطاعت چیست؟ حضرت می‌فرماید زاد و راحله این را می‌گذارید بغل آن چه می‌فهمید؟ کسی که می‌تواند زاد و راحله کسی که نمی‌تواند مشی، تمام شد و رفت این به این راحتی و به این سلیسی است. دیگر نه نیاز به این که ما حمل بر استحباب کنیم دیگر نه نیاز به اینکه ما حمل بر حج نیایی کنیم. و جناب شیخ، قربان شکل ماهت بروم آخر این حضرت، حجة الاسلام می‌فرماید چرا حمل بر حج نیایی می‌کنی آخر کجایش نیایی است مگر در نیایی می‌شود مشی هم رفت در نیایی باید طبق همانی که آن شخص منوبٌ عنه دارد طبق او باید انسان انجام دهد.

لذا این جا انسان این مطلب را استنباط می‌کند که ما نباید به این محملهایی که خیلی از فقها حمل کردند توجه کنیم واقعا این محملها همه دور از واقع است دیگر تا جایی که صدای خیلی‌ها در می‌آید که آخر این چه جور حمل است. مسئله خیلی راحت است می‌گویید بگذارید بغل هم، حکم را در بیاورید

این موافق با فطرت است کلام امام رضا علیه السلام هم موافق با فطرت است پس این حرف دلالت بر همان وجوب می کند این در قبال او خود استطاعت هم می رساند که من استطاع یعنی هر کی بتواند دیگر نیاز نیست استطاعت را توجیهش کنیم این طرفش کنیم آن طرفش کنیم این استطاعت یعنی هر که بتواند می توانی مرکب، نمی توانی پیاده، نمی توانی نصف این نصف آن. خب تمام شد.

ما در این جا نه روایت را تأویل کرده ایم و نه کنار گذاشتیم نه لغو و اسقاط کردیم هیچ کار نکردیم عین روایت و مفهوم روایت را از معصوم گرفتیم و به آن عمل کردیم تمام شد. این شد استنباط این شد اجتهاد می بینید پس چقدر راحت است و مطلب به جای خودش محفوظ است.

پس بنابراین دیگر ما قضیه راحله را تمام کردیم آمدیم سراغ زاد حالا زاد چیست؟ زاد را هم امروز بیان می کنیم امام علیه السلام در مورد زاد فرمودند گوشت بوقلمون و بره کباب شده و مرغ بریان این که فرمودند، فرمودند الزاد و الراحله زاد عبارت

است از مایقوت به و یقوت به عیاله، آن میزانی که انسان قوت دارد و می تواند آن میزان را مصرف کند هر کی یک قسم قوت عیال اغنیاء دارد یک قسم قوت خودشان را دارند غذاهایشان متنوع مختلف و این خب متفاوت است. در همین اوساط الناس و افراد سابق لاحق بسیاری از افراد بودند هفته ای یک مرتبه گوشت می خوردند در سابق این طور نبود که همه فرض کنید گوشت بخورند هر روز بیشتر غذاهایشان چیزهای دیگر مثل حبوبات و امثال ذلک بود اشکنه و از این چیزها بودند. در سابق بسیاری از افراد وقتی که گذشتگان برای ما تعریف می کردند سالی دو بار برنج می خوردند یکی اول نوروز بود یکی موقع روز غدیر بود می گفتند برنج نبود نمی آوردند خیلی رفت و آمد مشکل بود مثل الان نبود که همه چیزی باشد. خب وسایل دیگر تغییر کرده باشد و اصلا غذای اصلی مردم الان برنج شده باشد. حتی در روایت داریم در زمان امام حسن عسگری علیه السلام در مسئله مربوط به فطره حضرت در آنجا می فرمایند که برای اهالی طبرستان

در آن جا فطره باید برنج باشد زیرا غذای اصلی آنها
برنج است یعنی در همان زمانی که افراد سالی دو بار
هم برنج نمی خوردند در مناطق مرکزی ایران، افرادی
در طبرستان غذای اصلیشان برنج بود. لذا می بینید
برای یک عده شعیر است برای یک عده چیز دیگری
است. اینها افرادی هستند که مختلف هستند برای
یک عده تمر است همین غذای اصلی آنها تمر است
اصلا نه خبز است و نه شعیر است هیچ کدام اینها
نیست آنها باید فطره به مقتضای خودشان بدهند.
پس در همان زمان هم مسئله به این کیفیت بوده که
افراد مختلف بودند و اصلا قوت تفاوت داشت،
گوشت خیلی کم بود هفته ای یک بار می خوردند.
الان اگر یک روز نخورند آدم یک جایی برود که فقط
آش باشد می گویند خب بعد از آش چه می خواهی
بیاوری خب آش است دیگر بخور یا مثلا سوپ اگر
باشد می گویند چیزی پشت بند ندارد منتظر هستند
حتما یک چیزهای دیگر بیاورند. خب رسم این شده
ولی زادی که الان ما داریم صحبت می کنیم این نبوده
مثلا در الان هم هنوز هست بعضیها یک رسمهایی

دارند مثلاً یزدیها یا حتی مشهدی‌ها من دیدم یا مثلاً
شاهرود سبزوار اصلاً مسافرت که می‌روند با
خودشان یک کیسه ماست می‌برند با نان خشک ما
یک دفعه رفتیم یک جا یعنی ترکیه بودیم با ماشین
بودیم با یکی از دوستان داشتیم می‌رفتیم به سمت
لبنان می‌رفتیم بعد در ترکیه کنار ایستاده بودیم ما
رفتیم غذا بخوریم بعد دیدیم اتوبوس ایرانیها آمد آن
جا مسیر ایرانیها بود بعد دیدیم که یک پیرزن و
پیرمرد کنار درخت نشستند این قدر باصفا کیسه‌اش
را باز کردند بعد از درون آن ماست درآورده بودند و
نان خشک و یک خرده پونه و نعنا و از این چیزها در
کاسه کرده بودند همین طور من نشسته بودم نگاه
می‌کردم و گفتند بفرماید گفتم من غذا خورده‌ام
می‌خواهم نگاه کنم. خوردند و قشنگ هم سیر
شدند، شکر خدا را هم کردند و زنده هم بودند،
حالشان هم از ما بهتر بود مثل ما نبودند که رفتیم
چلوکباب خوردیم. یک لقمه نان این هم قوت است
این هم زاد است این هم غذا است و اتفاقاً هم در
سابق وقتی که مردم حج انجام می‌دادند این طوری

انجام می‌دادند یعنی با خودشان بعضیها گوشت می‌آوردند یک قسم خاصی می‌آوردند یا فرض کنید که ماستی می‌بردند چون آن جا امکانات نبود در مکه آن زمانهای سابق امکانات کم بود با خودشان همان نان خشک را برمی‌داشتند می‌بردند خب نمی‌شود که چیزهای تازه بردارند ببرند مثلاً کره که نمی‌تواند ببرند خب زاد همین است.

وقتی امام علیه السلام می‌فرماید زاد یعنی چه؟ یعنی بسته به آن چه که تو بتوانی که تقوت به عیالک و نفسک حالا یک شخصی از نظر قدرت بدنی نمی‌تواند غیر از لحم بخورد خب زادش می‌شود لحم، یعنی می‌افتد ضعف بر او غلبه می‌کند نمی‌تواند یک شخصی نه از نقطه نظر بدنی می‌تواند این را بخورد کی گفته که حتما باید زاد به یک حدی باشد که در حد اغنیاء باشد؟ یا فوق اوساط الناس باید باشد؟ چه کسی چنین حرفی زده است؟ زاد یعنی شکمت سیر بشود به همین میزان این مسئله را انسان خودش مانند مسئله راحله استنباط و کشف می‌کند. در روایت هم که نداریم غذا باید خیلی عالی باشد. بعد یک دفعه می‌رسیم به این جایی که می‌بینیم که امام علیه السلام می‌آید زاد را بیان می‌کند

مثلا در مورد استحباب حج کل سنة از محمد بن یحیی در ابواب وجوب می آید قال عن اضافی قال اباعبدالله علیه السلام ما یمنعک من الحج فی کل سنه قال جعلت فداک العیال، زن و بچه دارم و خرج دارم یعنی می خواهد بگوید خرج دارم، فقال اذا مت فمن لعیالک، اگر بمیری مگر اینها خدا ندارند اطعم عیالک الخلّ و الزيت و حجّ بهم کل سنة حضرت می فرماید که سرکه و زیت به آنها بده خب نان هم دارد و هر سال آنها را به حج ببر خب این حج حج استحبابی است حضرت که می فرماید سرکه و زیت بده با نان، خب این یعنی یک غذا است، خب سرکه بسیار غذای مهمی است و خیلی فایده دارد و در روایات اِدام الانبیاء دارد اسید اوریک و چربی را دفع می کند آقای دکتر زیت هم از آن طرف می آید جبرانش می کند و بعد هم نان. حضرت می فرماید که به زن و بچه ات نه به خودت خِلّ و زیت بده و خبز این معلوم می کند در آن زمان غذا همین ها بوده خب الان هم همین طور است واقعا انسان خیلی از اوقات می بیند که اگر یک چیز ساده بخورد بهتر است من خودم در خیلی از موارد می شود فقط شب نان خشک و ترشی بوده البته ماغیر از خل چیز دیگر هم

قاطی بوده ترشی و این چیزها خوشمزه تر است. از این که امام علیه السلام می گوید تازه یک خورده از این قضیه پایین تر است ترشی اصلا نگفته ترشی عنبه و سبزیجات و غیره فقط خل تنها بوده و من همان را خوردم و نمی توانستم غیر از آن بخورم به زهد هم کاری ندارد مربوط به سلامتی است و اصلا حالم به اصطلاح اقتضای می کند که همین را بخورم مگر آدم می میرد خب خیلی راحت است حالش بهتر است سلامتی اش بهتر است وضعیتش با این کیفیت بهتر است امام علیه السلام این را می فرماید. می فرماید زاد در اینجا این است خل و زیت این زاد است دیگر حضرت در اینجا زاد را دارد تشریح می کند یا این که در یک روایت دیگر حضرت می فرماید که این روایت از شیخ طوسی است که اتفاقا روایت موثق است اگر نگوییم صحیح است ولیکن موثق است دارد که قال لی جعفر بن محمد علیه السلام یا عیسیٰ ان استطعت بینید ان استطعت، ان استطعت ان تأکل الخبز و الملح و تحج فی کل سنه فافعل این دیگر امام صادق علیه السلام پایین تر هم رفت دیگر خل را هم گذاشتند کنار نان و نمک اگر بتوانی بخوری و در هر سال حج انجام بدهی این

را انجام بده.

روایات دیگر در این زمینه است که وقت گذشته
است که انشاءالله در اینجا بعداً به این مسئله
می‌رسیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد